



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۲۹	تاریخ	۱۴۰۴/۰۸/۲۴
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	حدود حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	مبحث سوم: اخبار از موضوعات				
عنوان ۴	بررسی دلیل اول: سیره				
عنوان ۵	استدلال به روایات برای حجیت خبر در موضوعات				
عنوان ۶	طریق دوم: تمسک به روایات خاصه در مورد موضوعات				
عنوان ۷	بررسی روایات یازدهم تا سیزدهم				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

این درس به ادامه بررسی روش دوم در استدلال به روایات برای اثبات حجیت خبر واحد در موضوعات اختصاص داشت؛ یعنی تمسک به روایات خاصه ای که در خود موضوعات وارد شده و ظاهراً بر حجیت خبر واحد دلالت دارند.

۱. روایات باب زکات: در این دو روایت، امام علیه السلام سپردن زکات به شخص «ثقه» را برای تقسیم میان مستحقین، جایز دانستند. استدلال شد که جواز اعتماد بر شخص ثقه در انجام عمل ایصال زکات، به دلالت التزامی، مستلزم حجیت اخبار او از انجام آن عمل یعنی اخبار از موضوع است.

۲. روایت ادعای مالکیت پرنده: در این روایت، امام علیه السلام در مورد پرنده صید شده ای که شخصی «مَنْ لَا يَتَّهَمُهُ» (متهم نیست) ادعای مالکیت آن را می کند، حکم به بازگرداندن پرنده به او دادند. اشکال شد که عدم اتهام در اینجا، عدم اتهام در ادعاست و این غیر از وثاقت مخبر است؛ لذا روایت لا اقل اجمال دارد.

۳. روایات باب خلوت: در این روایت، امام حکم می کند که اگر زن و مرد هر دو «مأمونین» (مورد اعتماد) باشند، سخنشان مبنی بر عدم دخول پذیرفته می شود. در این رابطه روایات معارض نیز مورد بررسی و جمع قرار گرفت.

مرور درس پیشین

بحث ما در روایات خاصه داله بر حجیت خبر ثقه در موضوعات، به روایت شماره ده رسید. از روایاتی که تاکنون بحث کرده ایم، فقط دو روایت را توانستیم اثبات کنیم که می توانند دلالت بر حجیت خبر ثقه در موضوع داشته باشند؛ و الا سایر روایات، یا به دلیل اینکه در مورد خبر «ذوالید» وارد شده بودند یا به دلایل دیگر، روشن شد که نمی توان به آنها برای اثبات حجیت خبر در موضوع استدلال کرد. آن دو خبر عبارت بودند از:

۱. صحیحہ حفص بن البختری:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْأَمَّةَ مِنْ رَجُلٍ فَيَقُولُ إِنِّي لَمْ أَطَاهَا، فَقَالَ: «إِنْ وَثِقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا»؛^۱

از حفص بن البختری از امام صادق عليه السلام نقل است: درباره مردی پرسیدند که کنیزی را از شخصی خریداری کرده است، و فروشنده می گوید: من با او آمیزش نکرده ام. امام فرمود: اگر به او اعتماد دارد، اشکالی ندارد که با آن کنیز نزدیکی کند.

گفتیم تعلیق «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا» بر «إِنْ وَثِقَ بِهِ»، دلالت دارد بر اینکه علت تامه جواز اعتماد، وثوق به مخبر است و این دلالت بر حجیت خبر در موضوعات دارد.

۲. موثقه سماعه:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ حَارِيَّةً أَوْ تَمَتَّعَ بِهَا فَحَدَّثَهُ رَجُلٌ ثِقَةً أَوْ غَيْرُ ثِقَةٍ فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ أَمْرَاتِي وَلَيْسَتْ لِي بَيِّنَةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ ثِقَةً فَلَا يَقْرَبُهَا وَإِنْ كَانَ غَيْرُ ثِقَةٍ فَلَا يَقْبَلُ مِنْهُ»؛^۲

از امام عليه السلام پرسیدم درباره مردی که با زنی ازدواج کرده یا متعه نموده است، سپس مردی - خواه ثقه باشد یا نباشد - به او خبر می دهد که: این زن، همسر من است و من بیینه و شاهدهی ندارم. امام فرمود: اگر آن خبر دهنده ثقه است، با او (زن) نزدیکی نکند؛ اما اگر ثقه نیست، سخنش پذیرفته نمی شود.

باز هم گفتیم تعلیق «فَلَا يَقْرَبُهَا» بر «إِنْ كَانَ ثِقَةً» - که ضمیر آن به مخبر بازمی گردد نه به خبر - ظهور در حجیت خبر ثقه دارد.

روایت یازدهم: حدیث علی بن یقطين (سپردن زکات به شخص ثقه)

روایت دهمی که امروز بحث می کنیم، روایتی است که به نظر ما دلالت بر حجیت خبر ثقه در موضوع دارد و می توان به دلالت آن نیز استناد کرد. روایت چنین است که مرحوم کلینی روایت می کند:

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب النکاح، ابواب نکاح العبد، ب ۶، ح ۱.

۲. همان؛ ابواب عقد النکاح، ب ۲۳، ح ۲.

عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقُطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقُطِينٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ يَلِيَّ صَدَقَةِ الْعُشْرِ عَلَى مَنْ لَا بَأْسَ بِهِ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ ثِقَةً فَمَرُّهُ أَنْ يَضَعَهَا فِي مَوَاضِعِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ ثِقَةً فَخُذْهَا مِنْهُ وَضَعَهَا فِي مَوَاضِعِهَا»^۱؛

علی بن یقطین می گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره کسی که مسئول زکات عشر است [و وظیفه جمع آوری یا پرداخت آن را برعهده دارد] پرسیدم؛ آیا می توان آن را به کسی سپرد که «بی اشکال» باشد؟ امام فرمود: اگر مورد اعتماد است، به او بگو که زکات را در جای خودش بگذارد. اما اگر ثقه نیست، آن را از او بگیر و خودت در جای مناسب قرار بده.

راوی درباره کسی سؤال می کند که «صدقة العشر» (زکات کشت دیم) را می گیرد تا به افراد مستحق می دهد که شایسته دریافت زکات هستند برساند. «عَلَى مَنْ لَا بَأْسَ بِهِ»، یعنی اشکالی در استحقاق زکات نسبت به او نیست. حضرت فرمودند: اگر آن کسی که زکات را به او می سپاری، «ثقه» بود، می توانی به او اعتماد کنی و او آن را در محل خودش هزینه کند؛ اما اگر ثقه نبود، خودت آن را بگیر و در محلش قرار ده.

قریب به روایت قبل، روایت دیگری است که کلینی نقل می کند:

عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ شَهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ فِي حَدِيثٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنْ إِذَا وَجَبَتْ زَكَاةُ أَخْرَجْتُهَا فَأَدْفَعُ مِنْهَا إِلَى مَنْ أَثِقُ بِهِ يَقْسُمُهَا؟ قَالَ: نَعَمْ؛ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ أَمَّا إِنْ أَتَاهُ أَحَدُ الْمُعْطِينَ»^۲؛

شهاب بن عبد ربّه می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: وقتی زکاتم واجب می شود، آن را خارج می کنم و به کسی که مورد اعتماد هست می دهم تا آن را تقسیم کند. امام فرمود: بله، اشکالی ندارد؛ او یکی از معطین است.

راوی می گوید: زمانی که زکاتم واجب می شود، آن را به کسی که به او وثوق دارم می سپارم تا تقسیم کند. حضرت فرمودند: «بله، اشکالی ندارد؛ او نیز یکی از عطاکنندگان محسوب می شود». یعنی کسی که به او زکات را می دهد تا به مستحقین پرداخت کند را خداوند، جزء زکات پرداخت کنندگان حساب می کند و خود این واسطه در زکات بودن هم ثواب دارد.

شاهد در این روایت این است که می فرماید: اگر ثقه بود، می توانی به او در رساندن زکات به مستحق، اعتماد کنی. اینکه «می توانی اعتماد کنی»، به دلالت التزامی، بر این امر دلالت دارد که اگر به تو خبر داد که «من زکات را در جای خود پرداختم»، باید سخن او را قبول کنی. اینکه می فرماید «إِنْ كَانَ ثِقَةً فَمَرُّهُ أَنْ يَضَعَهَا»، این «فَمَرُّهُ» (به او امر کن)، دلالت التزامی دارد که اگر امر کردی و او آمد و خبر داد که چنین کردم، باید بپذیری. خلاصه، معنای «فَمَرُّهُ» این است که باید به او در «ایصال زکات به مستحق» اعتماد کنی؛ و اعتماد در ایصال زکات، به دلالت التزامی، مستلزم جواز اعتماد به اخبار ثقه از ایصال زکات به مستحق است.

این هم روایت دیگری است که می توان به دلالت التزامی آن، برای اثبات حجیت خبر در موضوع استناد کرد. چون مسئله ایصال زکات به مستحق، از موضوعات است، اعتماد بر خبر ثقه در این موضوع، شاهی بر مدعای ما است.

۱. همان؛ کتاب الزکاة، ابواب المستحقین للزکاة، ب ۳۵، ح ۱.

۲. همان؛ ح ۴.

پرسشگر: ...

استاد: فعلاً در حال بحث در مورد روایات خاصه هستیم؛ حالا باید ببینیم از این روایات خاصه - که تاکنون سه روایت تام الدلالة از آنها یافته ایم - می توانیم به «الغای خصوصیت» دست پیدا کنیم یا نه.

روایت دوازدهم: ادعای مالکیت پرندۀ صید شده

روایت بعدی، روایتی است که مرحوم کلینی نقل می کند:

عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَصِيدُ الطَّيْرَ يُسَاوِي دَرَاهِمَ كَثِيرَةً وَهُوَ مُسْتَوِي الْجَنَاحَيْنِ فَيَعْرِفُ صَاحِبَهُ أَوْ يَجِيئُهُ فَيَطْلُبُهُ مَنْ لَا يَتَّهِمُهُ؟ فَقَالَ: لَا يَجِلُّ لَهُ إِمْسَاكُهُ يَزِدُّهُ عَلَيْهِ. فَقُلْتُ فَإِنْ صَادَ مَا هُوَ مَالُكَ لِيَجْنَحِهِ لَا يَعْرِفُ لَهُ طَالِبًا قَالَ هُوَ لَهُ»؛

احمد بن محمد بن ابی نصر می گوید: از امام رضا عليه السلام درباره مردی پرسیدم که پرنده ای شکار کرده که ارزش مالی زیادی دارد؛ بال هایش سالم است، و صاحبش را می شناسد، یا شخصی که مورد اتهام نیست و قابل اعتماد است پیش او آمده و آن را مطالبه می کند. امام فرمود: نگه داشتن آن برایش جایز نیست؛ باید آن را به صاحبش برگرداند. گفتم: اگر پرنده ای را شکار کند که بال ندارد و صاحبش شناخته نیست؟ فرمود: آن مال خود اوست.

رجال سند همه ثقات هستند. راوی می گوید: از امام رضا عليه السلام درباره مردی سؤال کردم که پرنده ای گران قیمت را که بال هایش سالم است (نه شکسته و نه قیچی شده)، صید می کند؛ و دو حالت پیش می آید: یا صاحبش را می شناسد، یا کسی که متهم نیست که دروغ یا خلاف واقع بگوید، می آید و می گوید آن پرنده من است و آن را مطالبه می کند. حضرت فرمودند: «نگه داشتن آن پرنده برای او حلال نیست؛ باید آن را به او بازگرداند»؛ با اینکه خود آن شخص آن را صید کرده است، حضرت می فرماید این صید، صید مُملک نیست و باید پرنده را برگردانی.

شاهد روایت، عبارت «مَنْ لَا يَتَّهِمُهُ» است. این «متهم نیست» به چه معناست؟ باید گفت مراد این است که «ثقه» و قابل اعتماد است. زیرا صرف «متهم نبودن به کذب» کافی نیست؛ اگر کسی ادعایی کند و صرفاً متهم به کذب نباشد، این مقدار موجب اثبات مالکیت نمی شود؛ بلکه باید «مَنْ لَا يَتَّهِمُهُ» به معنای «ثقه» باشد؛ یعنی علاوه بر متهم نبودن به کذب، ثقه نیز باشد. تقریر استدلال این است که چون آن شخص ثقه است، اگر گفت «این مال من است»، باید به او اعتماد کنی و پرنده را به او بازگردانی.

پس تقریر استدلال این است که مراد از «لَا يَتَّهِمُهُ» این است که او ثقه است و این ثقه بودن هم به معنای وثوق به مخبر است؛ یعنی وثوق مخبر است، نه وثوق به خبر. نه از این باب که به خبر اعتماد دارد و علم به صحت خبر دارد؛ بلکه ضمیر «لَا يَتَّهِمُهُ» به مخبر بازمی گردد. معلوم می شود آنچه سبب حکم به رد پرنده به آن صاحب و مدعی است، ثقه بودن مخبر است که مطلوب ما را اثبات می کند. که بنابراین مخبر اگر ثقه بود، باید به حرفش اعتماد کرد و حرفش در اخبار از موضوع، حجیت دارد.

پرسشگر: ...

استاد: این پرنده است. فرض کنید کسی در مدرسه فیضیه، پرنده ذی قیمتی را گرفته، مثلاً اگر گنجشک گیر انداخته، نه، آن حرف دیگری است؛ اما یک پرنده ذی قیمتی را گرفته، بعد کسی پیدا می شود که می گوید: «این پرنده از خانه من فرار کرده، مال من است». بحث در اینجا است. می گوید اگر این شخص مورد وثوق هست، اگر ثقه است، حرفش قبول است. این بدین معناست که خبر ثقه در موضوع، حجیت دارد و باید به آن ترتیب اثر داد.

پرسشگر: ...

استاد: در روایت دارد: «يُسَاوِي دَرَاهِمَ كَثِيرَةً». معلوم می شود که این، پرنده ذی قیمتی است. حالا ما در مباحث فقه اقتصاد، این را مفصل بحث کردیم که مسئله صید پرنده در چه وقتی منشأ مالکیت می شود. گفتیم وقتی منشأ مالکیت می شود که مالک بتواند آن را به بند بگیرد. صرف وضع ید بر پرنده کفایت نمی کند. حالا اینجا بحث مهمی هم هست. اینکه می گوئیم فقه نظام اقتصادی که از ارکان نظام است، همین است که اینجا نظریه ای استخراج می شود. نظریه هم این است که کار اقتصادی است که منشأ مالکیت می شود. آن کار اقتصادی در هر چیز، تناسب خودش را دارد. در مثل پرنده، از کار انداختن پرنده است؛ که این پرنده با فعل کسی دیگر نتواند پبرد؛ به بندش بگیرد؛ یا مثلاً با تیر بزند به طوری که از کار بیفتد. این موجب مالکیت می شود. و الا صرف گرفتن با دست، مثلاً کسی پرنده ای را با دست گرفت و آن پرنده فرار کرد، این کار اقتصادی نیست و کفایت نمی کند؛ لذا اینکه در روایت کسی آمد و گفت: «مال من است»، یعنی من این در خانه ام بوده، در قفس بوده، من به بند کشیده بودم این را. حالا بگذریم از آن بحث.

پرسشگر: ...

استاد: می گوید اگر ثقه بود، باید اعتماد و ترتیب اثر بدهد. روایت دو شق دارد. شق اول این است که می شناسدش؛ خب در آن صورت معلوم است. شق دوم: این است که نمی داند صاحب آن کیست و آن را نمی شناسدش، اما آن شخص ثقه است. می گوید باز هم باید ترتیب به حرفش اثر بدهد و پرنده را به او رد کند.

اشکال بر استدلال به این روایت

ما در استدلال به این روایت برای اثبات این مطلب اشکال داریم. در چنین جایی، ظاهر این است که این «مَنْ لَا يَتَّهِمُهُ» که در اینجا آمده، به لحاظ «اعتماد بر مُخْبِر» (محتوای خبر) است، نه به لحاظ «اعتماد به مُخْبِر» (شخص خبردهنده). یعنی روایت در اینجا وارد شده که صیدکننده مطمئن شد که بله، این مالک راست می گوید، دروغ نمی گوید و پرنده، پرنده اوست. اگر علم به صدق ادعای او یافت، باید پرنده را به او رد کند. ما معتقدیم که از روایت، بیش از این استفاده نمی شود. در شق اول فرمود «فَيَعْرِفُ صَاحِبَهُ»؛ اینکه معلوم است؛ «يَعْرِفُ صَاحِبَهُ» یعنی علم دارد به اینکه این شخص، صاحب پرنده است.

اما در شق دوم که گفت: «أَوْ يَجِيئُهُ فَيُظْلَمُهُ مَنْ لَا يَتَّهِمُهُ». این «لَا يَتَّهِمُهُ» مرادش چیست؟ این «لَا يَتَّهِمُهُ» صرفاً به معنای این نیست که او در اخبارش ثقه است. «مَنْ لَا يَتَّهِمُهُ» یعنی در این دعوا و ادعایی که می کند، متهم نیست. در ادعایی که می کند متهم نیست، یعنی شنونده اعتماد به «صدق خود خبر» دارد. در این ادعایش متهم نیست، یعنی در این ادعا راست

می گوید. عدم اتهام او، در این ادعاست. «اتهام» که گفته می شود، غیر از مسئله «یثیق به» است که در روایت دیگر داشتیم. اتهام، مربوط به «ادعا» و «دعوا» است.

کسی که ادعا می کند، یا در این ادعا متهم است یا متهم نیست. کسی در ادعایش متهم است که قرائنی بر صدق گفتار او نباشد. و «مَنْ لَا يَتَّهِمُهُ» یعنی قرینه وجود دارد که در آنچه می گوید، راست می گوید. در آنچه می گوید در اینجا ملاک است؛ کاری به ثقه بودن شخصی مخبر نداریم. ممکن است مخبر، خودش ثقه هم نباشد. الآن همین «لَا يَتَّهِمُهُ» در اینجا، اگر مثلاً همین شخص صاحب ادعا، ثقه هم نبوده، اما قرائنی وجود دارد که نشان می دهد او در این ادعایی که می کند، دروغ نمی گوید، «لَا يَتَّهِمُهُ» شاملش می شود.

«مَنْ لَا يَتَّهِمُهُ» یا ظهور در وثوق به خبر دارد، یا لاقل اجمال دارد؛ ولو به قرینه مقترن بودن با «يَعْرِفُ صَاحِبَهُ» که در کنارش آمده است. ما می گوئیم ظهور این عبارت در اینکه «لَا يَتَّهِمُهُ» به لحاظ «وثوق به مخبر» است، در اینجا احراز نمی شود. بلکه این «لَا يَتَّهِمُهُ» می تواند به معنای «لا يتهمة في ما يقول» (در آنچه می گوید متهم نیست) باشد، نه اینکه «خود شخص» متهم نیست؛ یعنی ثقه است. روایت ظهور دارد در «لا يتهمة في دعواه» (در ادعایش متهم نیست). اگر هم ظهور در این معنا نداشته باشد، لاقل اجمال دارد. و لذا به نظر ما، این روایت را نمی تواند از روایات دال بر حجیت خبر ثقه در موضوعات به شمار آورد.

پرسشگر: ...

استاد: خلاصه اینکه «مَنْ لَا يَتَّهِمُهُ»، یعنی شخصی است که در ادعای خود متهم نیست. تعبیر «لا يتهمة»، مناسب با مسئله ادعاست؛ نه با اینکه خود شخص از لحاظ اینکه ثقه است یا نیست، متهم نیست. لذاست نمی توان ادعا کرد که روایت، ظهور در این دارد که خبر ثقه در موضوعات حجت است. به عبارت دیگر، ظهور اینکه «لَا يَتَّهِمُهُ» به معنای اینکه آن شخص ثقه است باشد، از این روایت استفاده نمی شود.

پرسشگر: یعنی صرفاً یک شخصی ادعا می کند که پرنده برای اوست اما دلیلی نداریم که دروغ می گوید؟

استاد: نه اینکه دلایلی نداریم که دروغ می گوید؛ بلکه دلایلی هست که نشان می دهد او راست می گوید.

پرسشگر: وقتی می گوئیم «مَنْ لَا يَتَّهِمُهُ»، معنای ظاهر کلام این است که دلایلی نیست که نشان دهد او دروغ می گوید.

استاد: این مورد از جاهایی است که احتیاج به آشنایی با مصطلحات و کاربردهای الفاظ در روایات دارد. وقتی کلمه «متهم» در مقام ادعا مطرح می شود «(یتهمه فی دعواه)»، یعنی دعوای او، دعوایی است که متهم است و نمی توان به آن اعتماد کرد. اگر گفت «لا يتهمة في دعواه»، یعنی دعوایی است که شخص، با اینکه ادعا می کند، در این دعوا متهم نیست؛ یعنی دعوایی است که صدق است و مطابق با واقع است. اینجا ما «متهم در دعوا» داریم؛ نه اینکه شخص، خود شخص متهم باشد. ما می گوئیم اینجا در مقام ادعاست. وقتی می گوید «لَا يَتَّهِمُهُ»، ظهور دارد که «لا يتهمة في ما يدعيه» (در آنچه ادعا می کند متهم نیست)؛ و این یعنی «يؤمن بصدقه» (صدق او باور می شود)، یا به عبارت دیگر، احتمال کذب در مورد این ادعا نمی دهد. لاقل، این احتمال را دارد و در نتیجه روایت اجمال دارد.

روایت سیزدهم: ادعای عدم دخول پس از خلوت

روایت سیزدهم از روایات باب، روایتی است که مرحوم کلینی روایت می کند:

عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَدْخُلُ بِهَا فَيُعْلِقُ عَلَيْهَا بَاباً وَيُرْخِي عَلَيْهَا سِتْراً وَيَزْعُمُ أَنَّهُ لَمْ يَمَسَّهَا وَتُصَدِّقُهُ فِي ذَلِكَ عَلَيْهَا عِدَّةٌ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَإِنَّهُ شَيْءٌ دُونَ شَيْءٍ. قَالَ: إِنْ أَخْرَجَ الْمَاءَ اعْتَدْتُ: يَعْنِي إِذَا كَانَ مَأْمُونَيْنِ صَدَقًا»^۱

اسحاق بن عمار از امام کاظم عليه السلام پرسید: مردی با زنی ازدواج می کند و با او خلوت می کند، در را می بندد و پرده را می افکند. بعد ادعا می کند: «با او نزدیکی نکرده ام»، وزن نیز او را تصدیق می کند. آیا بر زن عده واجب است؟ امام فرمود: نه. گفتم: اگر چیزی کمتر از نزدیکی صورت گرفته باشد؟ فرمود: اگر آب [منی] خارج شده باشد، باید عده نگه دارد» و توضیح داد: «یعنی وقتی هر دو امین و مورد اعتماد باشند، گفته شان پذیرفته می شود».

تعارض روایات در باب خلوت

در این مورد سه نوع روایت وجود دارد:

۱. تعدادی از روایت وجود دارد که با این عبارت است که هرگاه زن و مردی با هم ازدواج کردند و خلوت کردند، مهر کامل پرداخت می شود: «إِذَا أَعْلَقَ بَاباً وَ أَرْخَى سِتْراً وَ جَبَّ الْمَهْرُ وَ الْعِدَّةُ»^۲؛ یعنی همین که اینها با هم خلوت کنند، باید مهر کامل پرداخت شود. معنایش این است که اگر خلوت کردند، حکم می شود به اینکه دخول صورت گرفته است؛ و چون دخول صورت گرفته، پس هم عده بر او واجب است و هم تمام مهریه را مالک می شود.

۲. بعضی از روایات این گونه است که اگر هر دو (زن و مرد) ادعا کردند که دخولی صورت نگرفته است، در صورتی که «مأمونین» (مورد اعتماد) باشند، از آنها قبول می شود. آن روایات، نشانه حجیت خبر ثقه می شود که می فرماید: «إِذَا كَانَ مَأْمُونَيْنِ صَدَقًا». یعنی اگر هر دو ثقه بودند، سخنشان قبول می شود. به این تقریب، استدلال به این روایت برای اثبات حجیت خبر در موضوعات ممکن می شود.

۳. در مقابل، روایت دیگری وجود دارد که که دقیقاً در همین مورد و کاملاً معارض با این روایت است و هر دو روایت، سندشان صحیح است. این روایت، روایتی است که کلینی به سند صحیح روایت می کند که در همین رابطه و همین موضوع وارد شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعِلَلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ الْبُكَراً وَ الثَّيْبَ فَيُرْخِي عَلَيْهِ وَ عَلَيْهَا السِّتْرَ أَوْ عُلِقَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهَا ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فَتَقُولُ لَمْ يَمَسَّنِي وَ يَقُولُ هُوَ لَمْ أَمَسَّهَا. قَالَ: لَا يُصَدَّقَانِ لِأَنَّهَا تَدْفَعُ عَنْ نَفْسِهَا الْعِدَّةَ وَ يَدْفَعُ عَنْ نَفْسِهِ الْمَهْرَ»^۳

ابو عبیده از امام صادق عليه السلام نقل می کند: در مورد مردی که با زن - چه باکره و چه ثیب - ازدواج می کند و با او خلوت می کند، در را می بندد یا پرده می افکند و سپس او را طلاق می دهد. زن می گوید: «او با من نزدیکی نکرد».

۱. همان؛ کتاب النکاح، ابواب المهور، ب ۵۶، ح ۲.

۲. همان؛ ب ۵۵، ح ۱.

۳. همان؛ ب ۵۶، ح ۳.

و مرد نیز همین را می گوید. امام فرمود: این دو تصدیق نمی شوند؛ زیرا زن می خواهد عده را از خود رفع کند و مرد می خواهد مهر را از خود ساقط کند.

حضرت می فرماید آنها تصدیق نمی شوند؛ البته در این روایت به صورت مطلق آمده است و قید «مأمونین» و غیر آن وجود ندارد. زن که این سخن را می زند، به نفع خودش حرف می زند؛ چون می خواهد زودتر ازدواج کند؛ به همین دلیل می خواهد بگوید دخولی صورت نگرفته و عده ای ندارد؛ لذا تصدیق نمی شود. آن مرد نیز تصدیق نمی شود؛ چون اگر دخول تصدیق شود، باید تمام مهر را بپردازد؛ لذا وقتی می گوید دخولی صورت نگرفته، او نیز به نفع خودش حرف می زند و می خواهد نصف مهر را ندهد و از پرداخت مهر کامل شانه خالی کند. خلاصه آنکه، هر دو در این ادعایی که می کنند، منفعت دارند و متهم هستند؛ و لذا «لَا يُصَدَّقَانِ».

روایت سومی نیز وجود دارد که (روایت ابوبصیر) که همین مطلب «لَا يُصَدَّقَانِ» را با قید «بِعَنِي إِذَا كَانَا مُتَّهَمَيْنِ» (اگر متهم باشند) تقیید زده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّحْلُ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَرْخِي عَلَيْهَا وَعَلَيْهِ السِّرُّ وَيُعْلِقُ الْبَابَ ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فَتُسَالُ الْمَرْأَةُ هَلْ أَتَانِي مَا أَتَانِي وَ يُسَالُ هُوَ هَلْ أَتَيْتَهَا؟ فَيَقُولُ: لَمْ أَتَهَا. فَقَالَ: لَا يُصَدَّقَانِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمَا تَرِيدُ أَنْ تَدْفَعَ الْعِدَّةَ عَنْ نَفْسِهَا وَيُرِيدُ هُوَ أَنْ يَدْفَعَ الْمَهْرَ عَنْ نَفْسِهِ يَعْنِي إِذَا كَانَا مُتَّهَمَيْنِ»؛

ابوبصیر می گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: مردی با زنی ازدواج کرده، خلوت می کند، سپس او را طلاق می دهد. زن می گوید: با من نزدیکی نکرده است؛ و مرد نیز همین را ادعا می کند. امام فرمود: این دو تصدیق نمی شوند؛ زیرا زن می خواهد عده را از خود بردارد و مرد می خواهد مهر را از خودش ساقط کند. سپس افزود: یعنی وقتی مورد اتهام باشند چنین است.

تقریب استدلال: جمع بندی روایات باب خلوت

تقریب استدلال به این روایات - با مجموع این دو روایت - چنین است: آن روایتی که «لَا يُصَدَّقَانِ» را مطلق آورده بود (روایت جمیل بن دراج)، با این روایت مقید (روایت اسحاق بن عمار که «يُصَدَّقَانِ» را مقید به «إِذَا كَانَا مُتَّهَمَيْنِ» کرده بود) تقیید می زنیم.

نتیجه این می شود که: اگر زن و مرد «مأمونین» (مورد اعتماد و ثقة) بودند، «يُصَدَّقَانِ» (تصدیق می شوند)؛ و اگر متهم بودند، تصدیق نمی شوند. تصدیق سخن آنها در این ادعا، یعنی سخنشان حجت است؛ پس اخبار ثقة در موضوعات حجت خواهد بود.

این، تقریب استدلال به این روایات است. بحثی در اینجا داریم که توضیح خواهیم داد و بحث آینده ماست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ